مطالعات ادبیات تطبیقی، سال هشتم، شماره ۳۲، زمستان ۱۳۹۳؛ صص: ۱۷۱- ۱۸۷

تطبیق «اسکار و بانوی صورتی‌پوش» و «روی ماه خدا را ببوس»

محبوبه فهیم کلام*

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۵
تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۷

چکیده

بررسی شباهت‌های مضمونی و ساختاری میان آثار ادبی برجسته جهان همواره مورد توجه پژوهشگران در حوزه ادبیات تطبیقی بوده است. *مصطفی مستور* نویسنده معاصر کشورمان به تقریب نزد محققان ایرانی شناخته شده است. نگرش وی به امور ماورایی، او را به خلق اثر برجسته‌اش «روی ماه خدا را ببوس» برانگیخت و وی را بر آن داشت تا مقوله‌ای برگزیند که برای انسان معاصر زمینه‌ساز تحولات روحی شگرف باشد. «روی ماه خدا را ببوس» اثر داستانی *مستور* و «اسکار و بانوی صورتی‌پوش» اثر *شمیت* با وجود زبان و خاستگاه‌های متفاوت در طرح مضمون تأمل در رازهای جهان آفرینش و بازگشت به دنیای معنویات از نگرش و درونمایه‌ای هم‌سان برخوردارند. از این رو در مقاله حاضر در صددایم با تکیه بر ابزارهای تحلیلی نقد مضمونی در حوزه ادبیات تطبیقی به مطالعه همانندی‌ها در مضامین و درونمایه‌های دو اثر مذکور پرداخته و به موازات آن سایر اجزای این دو رمان فلسفی (مانند ساختار داستانی و پردازش شخصیت‌ها) را مورد مداقه قرار دهیم.

کلیدواژگان: خداباوری، مرگ، گفت و گو، شخصیت پردازی، جهان مادی.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران(دانشیار). mahramin2004@yahoo.com

مقدمه

چند دهه پایانی قرن بیستم بستری مناسب برای بازگشت انسان به سوی عوالم معنوی و الفتی دوباره با نیروهای متافیزیکی فراهم کرد. برخی از نویسندگانی که این مضامین عرفانی، روحانی را برای آثار خود برگزیدند، با اقبال عمومی روبه‌رو شدند، چراکه بخشی از جامعه سرخورده و دلزده از انبوه فضاهای مادی بود.

ترسیم دغدغه‌ها و ناکامی‌های انسان دل‌بسته به جلوه‌های مادی و ماتریالیستی از موضوعاتی است که توجه این نویسندگان را به خود معطوف داشته است. *اشمیت* و *مستور* در شمار آن دسته داستان‌نویسان قرار می‌گیرند که تلاش می‌کنند بازگشت انسان به سوی مبدأ هستی را در آثارشان بازنمایانند.

به عبارت دیگر «در رمان مدرن که فلسفه رهایش کرده و چندصد تخصص علمی مثله‌اش کرده‌اند، رمان به عنوان آخرین رصدخانه‌ای است که می‌شود به کمک آن زندگی بشر را به صورت یک کل در آورد»(کوندرا، به نقل از فصلنامه ادبیات تطبیقی،۱۳۸۹: ۱۳).

از دیگر آثار برجسته *مستور* می‌توان به «استخوان خوک و حکایت یک عشق» اشاره کرد. «روی ماه خدا را ببوس» داستانی فلسفی است که در بیست بخش به مشکلات و دغدغه‌های فکری انسان معاصر می‌پردازد. این اثر، جوانی را به تصویر می‌کشد که سؤالات فراوانی در باب مسایل هستی و جهان ماوراء دارد و چون قادر نیست برای آن‌ها پاسخی علمی و قطعی بیابد، در وجود نیروی الهی دچار تردید می‌شود و نتیجتاً زندگی ناآرامی را برای خود فراهم می‌سازد.

اریک امانوئل اشمیت(*Eric-Emmanuel Schmitt*) از پرخواننده‌ترین نویسندگان معاصر فرانسوی در ایران، برای آثار داستانی خود، موضوعات فلسفی و البته متنوعی را برگزیده که نظر بسیاری از منتقدان ادبی را به خود معطوف داشته است. از آثار برجسته وی می‌توان به «مسیو ابراهیم و گل‌هایی از قرآن»(Monsieur Ibrahim et les fleures du coran)، «شب والونی‌ها»(La nuit des Valognes)اشاره کرد. «اسکار و بانوی صورتی‌پوش»(Oscar et la dame rose) اثر برجسته داستانی او، روایت

کودک بیماری است که در آستانه مرگ است، ولی نویسنده با ترسیم تأثیر خداباوری بر روان انسانی، واپسین روزهای زندگی‌اش را قرین آرامش می‌سازد.

وجوه اشتراک در این دو داستان، از لحاظ درون‌مایه و نیز برخی عناصر سازنده آن، نگارنده را بر آن داشت تا به قیاس و تطبیق این دو اثر بپردازد، تا در این راستا بتوانیم به اندیشه ادبی- فلسفی و هدف مشترک نویسندگان‌شان پی ببریم.

بحث و بررسی

قبل از آغاز بحث لازم است خلاصه‌ای از هر دو اثر را واگویه کرده، آن‌گاه به بررسی درون‌مایه‌ها و دیدگاه‌های مشترک و متفاوت نویسنده‌های آن‌ها بپردازیم. «اسکار و بانوی صورتی‌پوش» داستان زندگی کودک ده‌ساله‌ای به نام اسکار است که به بیماری لاعلاجی دچار شده و در بیمارستان بستری است. وی در آنجا با پرستاری به نام خانم رز آشنا می‌شود. خانم رز که زنی باتجربه و مهربان است، او را به دنیای افسانه‌ها می‌برد تا روزهای واپسین عمر خود را با آرامش سپری کند و از او می‌خواهد به خدا نامه بنویسد. اثر داستانی *مصطفی مستور* «روی ماه خدا را ببوس» سرگذشت یونس را مرور می‌کند. او دانشجوی دکتری رشته فلسفه است و در راستای نگارش رساله خود «تحلیل جامعه‌شناسی عوامل خودکشی یک استاد جوان» تحقیق می‌کند. پس از گذشت چند سال، او به وجود خدا شک می‌کند و دائم از خود می‌پرسد: «آیا خدایی هست؟» نامزد او، سایه، دانشجوی رشته الهیات و فردی معتقد و باایمان است. او می‌کوشد تا یونس را از این تزلزل اعتقادی برهاند، و در نهایت از او جدا می‌شود. پس از تحقیق‌های فراوان، یونس به دلیل خودکشی استاد جوان پی می‌برد: عدم فهم مسائل متافیزیک که با ابزار علمی قابل درک نیستند. از این رو بار دیگر رو به سوی خدا می‌کند و آرامش را برای روان خود به ارمغان می‌آورد.

بررسی عناصر و شخصیت‌های داستان

میرصادقی در تعریف شخصیت و شخصیت‌پردازی می‌نویسد: «شخصیت فردی است که کیفیت روانی و اخلاقی او در عمل او و آنچه می‌گوید و آنچه می‌کند، وجود داشته

باشد، او چنین شخصیت‌هایی را که برای خواننده در حوزه داستان تقریباً مثل افرادی واقعی جلوه می‌کند، شخصیت‌پردازی می‌خواند»(میرصادقی، ۱۳۹۲: ۱۸۴).

شایان ذکر است که شخصیت‌های اصلی و فرعی این دو داستان شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. پر واضح است که هردو اثر در قالب داستان کوتاه به مخاطب ارائه می‌شود و شخصیت‌پردازی در آن‌ها ساده شکل گرفته شده است، ولی«روی ماه خدا را ببوس» از شخصیت‌های متعدد و متنوع‌تری برخوردار است و خواننده در طول داستان به اطلاعات جامع‌تری درباره جایگاه اجتماعی، افکار و حالات روحی و روانی پرسناژ محوری داستان دست می‌یابد. در صفحات ابتدایی داستان «روی ماه خدا را ببوس» با پرسناژی به نام «یونس» روبه‌رو هستیم که با شک در وجود خدا، زندگی پردغدغه و ناآرامی برای خود می‌سازد. می‌توان گفت؛ شخصیت محوری این اثر داستانی، یونس است، چراکه خواننده نه‌تنها در جریان تمامی رخدادهای زندگی او قرار می‌گیرد، بلکه تحول فکری او نیز از اساسی‌ترین بن‌مایه‌های داستان می‌شود. سایه، نامزد یونس از دیگر شخصیت‌های محوری داستان است که در صدد است با هدایت یونس به خداشناسی و باور به نیروی معجزه آسای الهی، آرامش روحی را برای او به ارمغان آورد.

در داستان «اسکار و بانوی صورتی‌پوش» نیز تنها شخصیتی که حضوری مستمر و مقتدر دارد، خانم رز است. خواننده با کمی تأمل در گفت‌وگوهای صورت گرفته میان او و اسکار، به نقش کلیدی و تأثیر مثبت روانی وی بر روان کودک بیمار و نیز به نقش اساسی وی در ایجاد تعادل و آرامش روحی کودک پی می‌برد. سایه و خانم رز هر دو پرسناژهای محوری این دو اثرند که با هدف آگاهی بخشی و روشنگری به شخصیت‌های داستان ایفای نقش می‌کنند. هر دو با ایجاد رابطه عاطفی با پرسناژها(سایه به عنوان نامزد یونس و خانم رز به عنوان پرستار اسکار) و با نیروی ایمان خویش، فضایی دل‌انگیز برای آنان خلق می‌کنند و ناگزیر بر افکار و باورهای‌شان مستولی می‌شوند. این دو شخصیت داستانی از یک سو نماد روشنگری‌اند و از سوی دیگر موجب بروز تغییر و دگرگونی اندیشه شخصیت داستانی می‌شوند. از این روی، یونس و اسکار که هر دو به نحوی دستخوش تحول فکری می‌شوند، هر دو در زمره شخصیت‌های پویای این دو اثر قرار می‌گیرند.

اسکار، کودکی ده ساله است که با بیماری لاعلاجی دست و پنجه نرم می‌کند و از این رو هستی خود را رو به زوال می‌انگارد. مرگ با بیماری اسکار پیوند داده می‌شود و با زندگی و افکار وی درهم تنیده است. این پدیده، موجب دگرگونی روح و روان وی می‌شود و سرانجام به مدد نیروی ایمان، نگاه نافذ و کلام مؤثر خانم رز به وجود نیروی مافوق نیروی هستی ایمان می‌آورد و در سایه این باور، روزهای کوتاه زندگی خود را با آرامش سپری می‌کند.

یونس نیز که با شک در وجود الهی، زندگی پر مشغله‌ای برای خود ساخته است، پس از تحقیق‌های فراوان در مقوله مرگ(خودکشی) استاد جوان، متحول می‌شود. این مقوله موجب می‌شود بار دیگر وی به نیروی مافوق نیروی انسانی ایمان آورد. با تأمل در شخصیت‌های دو داستان هویداست که هر دو در منجلاب اندوه و درماندگی فرو رفته‌اند ولی با تکیه بر نیروی لایزال الهی، رنج خود را تسکین می‌دهند.

در برخی از صحنه‌های «روی ماه خدا را ببوس» شخصیت محوری داستان، یونس باورهای نامزدش را بی اهمیت جلوه می‌دهد: «سایه چادر سفید بر سر کرده و رو به جنوب نماز می‌کند، من تلویزیون تماشا می‌کنم»(مستور،۱۳۷۹: ۷۷) ولی زمانی که در زندگی به بن بست می‌رسد، زندگی بی هدف خود را نفی می‌کند و آرزوی ایمان و اراده سایه را دارد: «کاش ذره‌ای از یقین سایه در من بود»(همان: ۳۶). بی شک یونس، تفکری ملحدانه ندارد و منکر وجود خدا نیست. او تفکری دئیسمی دارد(خداباوری فارغ از وحی). زیرا بر این باور است که همه چیز درباره جهان و انسان از طریق عقل قابل درک است و هیچ چیز فراتر از عقل انسانی وجود ندارد(گلشنی، ۱۳۸۰: ۳). بنابراین می‌توان شخصیت او را به ویژه در رویارویی با پرونده دکتر پارسا، شکاک دینی قلمداد کرد. در واقع غالب شخصیت‌های داستان به این درد دچارند. دوست یونس(مهرداد)، استاد جوان(دکتر پارسا)، مهتاب (معشوقه دکتر پارسا) از این جمله‌اند.

به نظر می‌رسد نویسنده آگاهانه و با دقت نظر اسم پرسناژهای داستان را برگزیده است. به طور مثال «یونس در این داستان از بسیاری جهات شبیه یونس و ذوالنون قرآن است که از خدا به دلایلی رو برگردانیده و مغضوب خدا شده است»(گرجی، ۱۳۸۱: ۱۷۸).

سایه که در هیأت زنی باایمان ظاهر می‌شود، همه جا در کنار یونس قرار می‌گیرد و با او مقابله می‌کند، نامی است که عالمانه توسط نویسنده انتخاب شده است؛ چراکه کنایه از افکار مذهبی اوست که پیوسته هم‌چون سایه‌ای او را همراهی می‌کند و در انتهای داستان که رحمت الهی شامل حال او می‌شود و یونس بار دیگر رو به سوی خدا می‌کند، سایه از او جدا شده است.

رحمت الهی نیز در قالب کودکی ترسیم می‌شود که بادبادک‌اش را به کمک یونس به هوا می‌فرستد و از فرط شادی فریاد بر می‌آورد: «هورا، بچه‌ها! بادبادک من رسید به آسمون. رسید به خدا»(مستور، ۱۳۷۹: ۱۱۳). «این کودک نیز می‌تواند هم گذشته یونس باشد و هم پیک رحمت خداوند که یونس از راه و زاویه دید و عینک او، خدا را در آسمان می‌یابد»(گرجی، ۱۳۸۱: ۱۷۹): «به آسمان نگاه می‌کنم، به جایی که بادبادک رسیده است به خداوند»(همان: ۱۱۳). انتخاب کودک نیز که در فرهنگ عمومی سمبل پاکی و معصومیت است، نشانه بازگشت معصومیت از دست رفته یونس است.

در هر دو اثر، خواننده با شخصیت‌های فرعی روبه‌رو می‌شود که نقشی در داستان ایفا نمی‌کنند. این شخصیت‌ها بی نام‌اند و فقط با عناوین کلی از آنان یاد می‌شود. «دوست یونس» و یا «مسافر، زنه» در «روی ماه خدا را ببوس» و «مادر و پدر اسکار» در «اسکار و بانوی صورتی‌پوش» از آن جمله‌اند. به کلامی دیگر؛ هر یک از این شخصیت‌ها فی‌نفسه در مقام یک پرسناژ فاقد هرگونه منزلتی هستند و موجودیت آن‌ها تنها به واسطه پرسناژ اصلی داستان معنا می‌یابد. به دلیل گرایش‌های دین‌باورانه هر دو نویسنده، شخصیت‌هایی که باوری به مبدأ هستی ندارند، فاقد هرگونه پرداخت روان‌شناختی در اثر هستند. هر دو نویسنده عامدانه از کنار چنین شخصیت‌هایی عبور کرده و جایگاه مهمی را برای آنان قائل نشده‌اند. زیرا این بی اعتقادی، اعتبار انسانی آن‌ها را مخدوش ساخته و آنان را عاری از هویت می‌سازد. مستور نه تنها برآیند تفکر چنین افرادی را در زندگی، تنهایی و بدبختی می‌داند، بلکه عملکرد آنان را در تقابل با عملکرد افراد باایمان قرار می‌دهد:

«آن مسافر از من پرسید: - چرا درآمد امروزت را به من می‌دهی؟

گفتم: - برای رضای خدا.

او طوری به این حرف من خندید که پیشانی‌اش به داشبورد ماشین خورد.

گفتم: - فکر نمی‌کنم حرف خنده‌داری زده باشم.

گفت: - اتفاقاً خیلی خنده‌دار بود. به اون خدایت بگو از آسمون‌اش چند تا اسکناس سبز برای این بیچاره بفرسته پایین.

گفتم: - تا حالا چیزی درباره خدا شنیده‌ای؟

گفت: - یه چیزهایی شنیدم ولی چیز زیادی ندیده‌ام... گمونم خدا هم چیز زیادی از من بدبخت نشنیده!»(مستور، ۱۳۷۹: ۸۲).

«– اسکار، پدر و مادرت راجع به خدا برای‌ات صحبت نکرده‌اند؟

-نه، آن‌ها آدم‌های احمقی‌اند.

- یعنی تا حالا از خدا هیچی برای‌ات نگفته‌اند؟

- چرا، فقط یکبار. گفتند که به خدا اعتقادی ندارند»(اشمیت، ۱۳۸۶: ۲۵).

گفت و گو (Dialogue)

«گفت‌وگو یکی از عناصر مهم داستان است. گفت‌وگو پی‌رنگ را گسترش می‌دهد و درون‌مایه را به نمایش می‌گذارد و شخصیت‌ها را معرفی می‌کند و کنش را پیش می‌برد»(تحلیل محتوایی و ساختاری، ۱۳۹۲: ۸۶).

«گفت‌وگو باید معرف شخصیت‌های داستان باشد که اغلب سه خصوصیت عمده را در بر می‌گیرد: خصوصیت جسمانی، روانی و اجتماعی. در واقع گفت‌وگو خود در حکم "عمل" است؛ زیرا در گفت‌وگو هم چیزی اتفاق می‌افتد. از این نظر گفت‌وگو حالت ایستایی ندارد و پویایی آن به داستان طراوت و تحرک می‌دهد»(میرصادقی، ۱۳۶۰: ۳۷۵).

می‌توان گفت بنیان هر دو داستان بر عنصر گفت‌وگو استوار است. غالب بخش‌های اثر داستانی *شمیت* از گفت‌وگوی میان اسکار و خانم رز تشکیل شده است. نویسنده با بهره‌گیری از گفت‌وگوی درون‌متنی بین این دو شخصیت از یکسو باورهای دینی و اندیشه خویش درباره مسائل متافیزیک را در قالب شخصیت خانم رز عینیت می‌بخشد و از سوی دیگر، آمال و پندارهای دوران کودکی خویش را در قالب قهرمان داستان متجلی

می‌سازد. بنابراین خانم رز در هیأت زنی فهیم، روانکاوی خبره و باورمند به نیروی الهی ظاهر می‌شود که با به چالش کشیدن ذهن کودک بیمار، در صدد است او را در جهت شناخت آفریدگار جهان سوق دهد، تا در این راستا از آلام روحی و جسمی او بکاهد:

«- اسکار به خدا نامه بنویس.

- چرا باید به خدا نامه بنویسم؟

- با نوشتن به خدا، کم‌تر احساس تنهایی می‌کنی.

- با کسی که وجود ندارد، کم‌تر احساس تنهایی می‌کنم؟

- خوب، تو می‌توانی کاری کنی که او وجود داشته باشد. چنانچه به او فکر کنی و به او اعتقاد داشته باشی، وجودش را بیش‌تر احساس می‌کنی و اگر مصر شوی، او کاملاً وجود خواهد داشت. آن وقت لطف‌اش شامل حال‌ات می‌شود»(اشمیت،۱۳۸۶: ۱۶).

«روی ماه خدا را ببوس» با توصیف راوی/ نویسنده از کار روزمره‌اش آغاز می‌شود. گرچه جملات آغازین متن به پیش‌گویه‌ای (incipit) توصیفی متمایل است، ولی از آنجا که اثر بر بنیان روایت استوار است می‌توان گفت، متنی روایی است که داستان مستقیماً توسط راوی نقل می‌شود. راوی در حوزه روایت، راوی خودآگاه به شمار می‌آید، چراکه خود را مجاز می‌داند تا در روایت داستان، از مشکلات و دغدغه‌های خود برای خواننده سخن بگوید. لذا؛ راوی داستان در حوزه زاویه دید درونی قرار می‌گیرد. گرچه در خلال روایت او، صداهای دیگری به گوش خواننده می‌رسد که رمان را چندآوایی می‌کند. «رمان چندآوا، واجد کثرت صداهاست. در واقع چندصدایی از نوین ویژگی‌های گفتمان ادبی است؛ فضای متنی که در آن صداهای گوناگون با نگرش‌ها و جهان‌نگری‌های متفاوت و متباین با هم وارد مکالمه می‌شوند و پویایی چشمگیری را در متن رقم می‌زنند»(مکاریک، ۲۰۰۹: ۴۱۶).

در «روی ماه خدا را ببوس» ما شاهد رهایی شخصیت‌ها از قید آراء راوی – نویسنده‌ایم؛ لذا با تکثر صداها در فضای متنی روبه‌رو ایم. در چنین فضایی، شخصیت‌ها (به ویژه دو شخصیت محوری داستان، یونس و سایه) با دیدگاه و ایدئولوژی متفاوت با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند و با طرح آراء و اندیشه‌های خود، ذهن یکدیگر را به چالش می‌کشند. لازم به ذکر است که صدای راوی / نویسنده هم‌سو با صدای سایه شنیده

می‌شود. به کلامی دیگر؛ راوی با پرهیز از نگاهی یک سویه، به صدای مخالف خود نیز اجازه ابراز ایده می‌دهد:

«روی صندلی می‌نشینم و می‌پرسم: - به نظر تو خداوند واقعاً بر کوه تجلی کرده؟

منظورم اینه که مطمئنی خداوند بر کوه تجلی کرده؟

سایه بی حالت نگاه می‌کند.

مواظب حرف‌زدن‌ام نیستم: - تو واقعاً به این افسانه‌هایی که می‌گی باور داری؟

خیال می‌کند حرف‌هام جدی نیست. با لبخند می‌گوید: - یونس، این‌ها افسانه نیست.

با صدای بلندتر می‌گویم: - هست ! [...]

می‌گوید: - دیشب تا دیروقت بیدار بوده‌ای و معلومه که اصلاً سرحال نیستی.

عصبانی می‌شوم و با فریاد می‌گویم: - منظورت اینه که عقل‌ام را از دست داده‌ام؟! همیشه همین‌طوره. هرکس بخواد یک قدم از خرافات و منقولات فاصله بگیره یا انگ دیوونه می‌خوره یا مارک ملحد یا مهر روشنفکر. اتفاقاً هیچ وقت تا این حد سرحال نبوده‌ام... »(مستور،۱۳۷۹: ۵۷).

آنگونه که مشاهده شد نویسنده، سؤالات فلسفی را در قالب گفت‌وگو و جدل مطرح می‌کند و به گونه‌ای در داستان گره‌افکنی کرده و کشمکش ایجاد می‌کند که این شیوه پردازش، داستان را بیش از پیش جذاب می‌کند. بنابراین می‌توان اذعان داشت بخش عمده روایت داستان را گفت‌وگوی شخصیت با راوی/ نویسنده تشکیل می‌دهد.

شایان توجه است که گفت‌وگوی میان پرسناژهای دو داستان از یک جنس نیستند که این امر ریشه در تفاوت سنی آن‌ها دارد. یونس، ۲۶ ساله است و دانشجوی فلسفه: حال آنکه؛ اسکار کودکی ده ساله است. بنابراین گفت‌وگوی میان اسکار و خانم رز از محتوایی بسیار ساده‌تر از گفت‌وگوی میان یونس و سایه برخوردار است؛ ولی آنچه مهم جلوه می‌نماید، فحوای کلام پرسناژهای آنان است که از یک نوع جهان‌نگری ناشی می‌شود.

در هر دو داستان، شخصیت‌ها با مواضع ایدئولوژیکی و باورهای متفاوت ابراز عقیده می‌کنند، از این رو؛ در گفت‌وگوی درون‌متنی، با ارائه آرای متفاوت و متباین شخصیت‌ها

صداها چند وجهی می‌شوند تا راوی بتواند داستان را بـه سـمت آرای خـدامحور سـایه و خانم رز پیش ببرد.

البته خصلت گفت‌وگومداری متن تنها به مکالمه میان دو شخصیت محـوری داسـتان محدود نمی‌شود؛ بلکه در تک‌گـویی‌هـای درونـی (در اسـکار و خـانم رز) و نیـز در وجـه گفت‌وگومداری متن و مکالمه میان شخصیت‌هـای دیگـر داسـتان (در روی مـاه خـدا را ببوس) در خور تأمل است.

«علی هر وقت بخواهد از پاسخ‌دادن به چیزی طفره برود راه‌اش را خوب می‌دانـد. بـه مهرداد می‌گوید: خوش آمدی به ایران.

مهرداد سوپ‌اش را کنار می‌گذارد و می‌گوید: فکـر نمـی‌کـردم هـیچ وقـت در آینـده سه‌تایی دور هم جمع شویم و با هـم غـذا بخـوریم امـا هـیچ کـس نمـی‌تونـه آینـده رو پیش‌بینی کنه! این هم یکی دیگه از دلایل پیچیده‌بودن دنیا!

علی نگاه‌اش می‌کند و می‌گوید: واقعاً فکر می‌کنی دنیا پیچیده‌اس؟

مهرداد دست‌اش را در موهاش فرو می‌کند و می‌گوید: راست‌اش من هنـوز هـم مثـل سال‌های دبیرستان گرفتار سؤال‌های کشنده "چه باید کـرد" و "از کجـا شـروع کنـیم" هستم. (...)

علی می‌گوید: قبول دارم دنیا در نگاه اول پیچیده است اما فکر نمـی‌کـنم حـل‌کـردن معمای اون خیلی پیچیـده باشـه. بـر عکـس، فکـر مـی‌کـنم تـا حـد زیـادی هـم سـاده است»(مستور، ۱۳۷۹: ۸۵).

باید افزود که شیوه آغاز داستان کوتاه نیز در ایجاد کشش و جلب توجه خواننده تأثیر بسزایی دارد. در پیش‌گویه‌های روایی که نویسنده با رویکردی توصیفی شـمای کـاملی از پرسناژ ارائه می‌دهد، خواننده از ابتدای اثر با گره داستانی آشنا می‌شـود و ایـن ترفنـدی است که *شمیت* در آغاز اثر داستانی خود به کار بسته و پس از آن گفـت‌وگـوی بـین دو شخصیت را به شیوه نقل قول مستقیم ارائه کرده اسـت. بـه سـخنی دیگـر نویسـنده در همان پیش‌گویه متن، با معرفی و جایگاه پرسناژ، چشم‌انداز کلی از اثر بـه خواننـده ارائـه می‌کند:

«اسم من اسکار است. ده ساله هستم و تا الآن زیاد شیطنت کرده‌ام (...) و این اولین نامه‌ای است که من برای تو می‌نویسم، چون تا الآن به خاطر درس‌ام، وقت این کار را نداشتم.(...) مرا کله تخم‌مرغی می‌نامند. به نظر هفت ساله می‌آیم، به خاطر سرطان‌ام در بیمارستان زندگی می‌کنم و تا حالا با تو صحبت نکردم، چون فکر نمی‌کردم وجود داشته باشی»(اشمیت، ۱۳۸۶: ۹).

در هر دو داستان، به ویژه «اسکار و بانوی صورتی‌پوش» گفت‌وگوها کوتاه هستند و به زبان عامیانه ارائه شده‌اند. بنابراین مفاهیم ذهنی نویسندگان آن‌ها می‌تواند برای مخاطب عام نیز مفهوم باشد.

«غالب نویسندگان از دو گونه گفت‌وگو در داستان‌های خود استفاده می‌کنند: گفت‌وگویی که فکر و اندیشه را مستقیماً ارائه می‌کند و داستان‌هایی که گفت‌وگو در آن‌ها بیش‌تر جنبه نمایشی دارد و افکار نویسنده را به طور غیرمستقیم بیان می‌کند»(داد، ۱۳۷۱: ۲۵۵). هر دو نویسنده مورد بحث، این دو شیوه را با یکدیگر در هم آمیخته‌اند و بدین ترتیب نه‌تنها پی‌رنگ داستانی را گسترش داده، بلکه اندیشه مذهبی خود را به خواننده القاء نموده‌اند.

درون‌مایه‌ها

به باور *آونرزیس* (*Avnerzis*) هنرشناس و نقاد ادبی شوروی: «درون‌مایه عبارت است از سلسله پدیده‌های مأخوذ از زندگی که در یک اثر خاص تصویر می‌شوند»(میرصادقی، ۱۳۶۰: ۴۴).

مصطفی مستور نیز در اثر تئوریک خود با عنوان «مبانی داستان کوتاه» در بیان تفاوت موضوع با درون‌مایه چنین می‌نویسد: «اگر موضوع را به جهان‌بینی تشبیه کنیم، درون‌مایه، ایدئولوژی برگرفته از جهان‌بینی است. در حقیقت موضوع به آنچه که هست، دلالت می‌کند و درون‌مایه به آنچه که باید باشد اشارت دارد»(مستور،۱۳۸۳: ۳۰).

گذر از جهان مادی به جهان معنوی، بیماری و مرگ از درون‌مایه‌های بنیادی هر دو اثر به شمار می‌آیند. در گذار از مادیات به دنیای معنویات، *اشمیت* و *مستور* پیوسته در تلاش‌اند تا سویه‌های نامکشوف انسان را شناسایی کنند. آنان با مقابل هم قرار دادن مفاهیم و عناصر متضادی چون زندگی و مرگ، آرامش فرد باورمند و ناآرامی و بی‌قراری

فرد بی‌اعتقاد؛ در پی هم‌سازکردن نیروهای موجود در جهان هستی‌اند. تقابل زیبایی و پلشتی، زندگی و مرگ، و دنیای عینی با جهان نمادین عرفانی فرصتی فراهم می‌آورد تا مخاطب در جهان درون خویش تأمل کنند. در آثار هر دو نویسنده معاصر ایرانی و فرانسوی، باورمندی به نیروی لایزال الهی، به عنوان ابزاری برای رسیدن به آرامش و معنویت معرفی می‌شود:

«_ اسکار، اگر به خدا نامه می‌نوشتی؟

_چرا باید به خدا نامه بنویسم؟

_با نوشتن به خدا، کم‌تر احساس تنهایی می‌کنی.

_با کسی که وجود ندارد،کم‌تر احساس تنهایی می‌کنم»(اشمیت، ۱۳۸۶: ۱۵).

در اثر *مستور* نیز؛ در بسیاری از صحنه‌ها شاهد موعظه یونس توسط سایه هستیم. سایه که به آشفتگی روحی یونس واقف است، با بهره‌گیری از نیروی ایمان و اندیشه دینی خود، او را به خداباوری ترغیب می‌کند. چراکه اذعان دارد حرکت در جهت شناخت آفریدگار جهان و پیوند با او، از آلام انسان می‌کاهد. از این رو با خواندن آیه‌های قرآنی، او را به آرامش دعوت می‌کند: «همانا من پروردگار تو هستم. کفش‌هایت را از پا بیرون آر که تو در وادی مقدس طوی هستی و من تو را برگزیده‌ام، پس به آنچه وحی می‌شود، گوش بسپار»(مستور، ۱۳۷۹: ۵۳).

به زعم بسیاری از روانکاوان مانند *فروید* نیز «دین و آیین دینی در خدمت هدفی یکسان‌اند و به شکل وسواس‌گونه فکری و روان رنجوری عمل می‌کنند، از اضطراب فرد می‌کاهد»(ویلیامز،۱۳۸۵ : ۲۴).

لازم به ذکر است اگر *اشمیت* پرسناژ داستانی خود را از میان کودکان برمی‌گزیند، از آن روست که او کودکان را هم‌چون واسطه‌های هستی در این جهان می‌شناسد و پاکی و قداست روان انسانی و تبلور فضای آرام و بی‌دغدغه که مورد اقبال اوست، در روح کودکانه فرصت بروز آسان‌تری دارد. کودکان در بند زیاده‌خواهی‌های مادی گرفتار نیستند؛ لذا قادرند پیوستگی عمیق‌تر و رابطه‌ای بی‌واسطه با آفریدگار خویش برقرار سازند. ولی پرسناژ داستانی مستور، نمونه‌ای از جوان معاصر است که گریزان از تمدن انسانی و آزرده از روزمرگی‌های زندگی؛ روانی آشفته دارد و تنها در پایان داستان با

پی‌بردن به دلیل خودکشی استاد جوان، مجالی برای تأمل در خویش و جهان هستی می‌یابد.

بیماری و مرگ از دیگر درون‌مایه‌های این دو داستان‌اند که نویسندگان آن‌ها با طرح این عناصر در صدداند فرصتی فراهم آورند تا خواننده در جهان پیرامون خود تأمل کند. در «روی ماه خدا ...» درون‌مایه مرگ تقریباً همه جا وجود دارد و با تمام جلوه‌های زندگی آمیخته است. ابتدای داستان با پیگیری پرونده خودکشی دکتر پارسا توسط یونس، با مضمون مرگ گره می‌خورد. مرگ به اشکال مختلفی در آن ظاهر می‌شود: خودکشی، بیماری، قربانی‌کردن حیوانات و ... .

آنچه توجه هر خواننده‌ای را به خود جلب می‌کند، رویکرد متفاوت مستور با پدیده مرگ است. گویی با برشماری اشکال گوناگون مرگ، در صدد است تا این اصل مهم حیات را به خواننده معرفی کند: «پزشک اورژانس می‌گوید که منصور ده دقیقه قبل فوت کرده ... با خود فکر می‌کنم حالا منصور کجاست... این همه تلاش می‌کنیم، آخر زندگی، مرگ است»(مستور، ۱۳۷۹: ۴۴).

«مهرداد می‌گوید می‌خواهد بداند ۲۵ سال پیش، یعنی قبل از تولدش کجا بوده. می‌پرسد، هزاران ساله که جهان وجود داشته، اما او نبوده؛ پس چه دلیلی باعث شده که او ناگهان پیدا کند. به زندگی پرتاب شود.آن هم چه زندگی‌ای؟ پر از درد و رنج که آخر هم به مرگ منتهی می‌شود»(همان: ۶).

فلسفه و اندیشه مستور در این مقوله بر پایه اعتقادات دینی او شکل می‌گیرد. وی با طرح مضمون مرگ به اشکال مختلف، نه‌تنها میرابودن را به خواننده یادآور می‌شود، بلکه او را برای چیرگی بر مرگ و اندیشه نیستی، به سوی باورمندی و جهان معنوی سوق می‌دهد.

رویکرد *شمیت* با مقوله مرگ از *مستور* متفاوت است. او می‌کوشد تا به انحاء مختلف، ضمن نکوهش رفتار و منش پرسناژ مرگ‌گریز، ذهن خواننده را با اندیشه پرسناژ مرگ باور هم‌سو کند. وی پدر و مادر اسکار را در زمره افراد مرگ‌گریز قرار می‌دهد که به واسطه تعلق و دلبستگی‌شان به دنیا، در پیچ و خم زندگی دنیوی نیز دستخوش یأس و حرمان می‌شوند:

«بالأخره موفق شدم آن‌ها را ببینم. آنجا بودند. صدای‌شان را می‌شنیدم ... آنچه را نباید، شنیدم. مادرم به هق‌هق افتاده بود. دکتر دوسلدرف حرف‌اش را تکرار می‌کرد: ما تمام تلاش‌مان را کردیم ولی... می‌خواهید او را ببینید؟

مادرم گفت: من اصلاً جرأت‌اش را ندارم.

پدرم هم گفت: نباید ما را با این حال ببیند.

و آن وقت بود که فهمیدم پدر و مادرم بزدل‌اند و از مرگ می‌ترسند»(اشمیت، ۱۳۸۶: ۲۱).

اشمیت، شخصیت خانم رز را در تقابل با شخصیت‌های مذکور قرار می‌دهد. او نمونه بارز انسانی است که با معنویات آشناست و با پذیرش مرگ به عنوان پدیده‌ای انکارناپذیر، در زمره افراد مرگ‌باور قرار می‌گیرد.

خانم رز نه‌تنها برای تقویت روحیه کودک بیمار در رویارویی با پدیده مرگ، میل به زندگی را در او برمی‌انگیزد؛ بلکه با بهره‌گیری از اندیشه دینی خود، وی را به ارتباط با خدا ترغیب می‌کند و از او می‌خواهد تا به خدا نامه بنویسد. بی‌شک؛ تکیه بر نیروی مافوق نیروی دنیای پیرامون، از یک سو احساس آرامش و امنیت را برای شخصیت داستان به ارمغان می‌آورد و از سوی دیگر وی را برای پذیرش مرگ مهیا می‌سازد.

از دیگر خصایص مشترک دو اثر می‌توان به نگرش رئالیستی نویسندگان‌شان در فضایی رمانتیک اشاره کرد. مستور با ترسیم ارتباط عاطفی بین یونس و نامزدش، فضایی رمانتیک در داستان ایجاد می‌کند که خواننده را بیش از پیش به خواندن اثر ترغیب می‌کند. او هوشمندانه از این فضا بهره می‌جوید تا با ارتباط کلامی میان سایه که نماد خرد و پاکی است و یونس که انسانی سرگشته و بی‌ایمان است، کشمکشی در ذهن خواننده ایجاد کند و در این راستا نه‌تنها واقعیت‌های زندگی را به تصویر می‌کشد، بلکه می‌تواند پیام فلسفی خود را به خوبی به مخاطب انتقال دهد. *اشمیت* نیز با تلفیق عناصر و مضامین داستان کوتاه که از دنیای واقعی معاصر برخاسته است و دنیای تخیل، داستانی با درون‌مایه‌ای منحصر به فرد می‌آفریند و توجه همگان را به سوی دنیای آرمانی انسانی و پرامید سوق می‌دهد.

نتیجه بحث

با مطالعه دو اثر پر مخاطب معاصر ایرانی و فرانسوی درمی‌یابیم که قرابت‌هایی از لحاظ محتوا، ساختار و عناصر داستانی میان آن دو وجود دارد. هر دو اثر در قالب داستانی کوتاه به خواننده عرضه می‌شود، بنابراین شخصیت‌پردازی در آن‌ها ساده و بی‌تکلف شکل گرفته است. شخصیت‌ها در «روی ماه خدا را ببوس» از تعدد و تنوع بیش‌تری نسبت به «اسکار و بانوی صورتی پوش» برخوردارند. ولی در هر دو اثر، شخصیت محوری داستان، وجود لایزال الهی را باور ندارند و در سایه آموزه‌های فردی باورمند، با تأمل در قلمرو معمای وجود، متحول می‌شوند و به واسطه تکیه به نیروی آفرینشگر هستی، به آرامش روحی دست می‌یابند.

از آنجا که بنیان شکل‌گیری هر دو اثر، باور مذهبی نگارنگان آن‌هاست، هر دو نویسنده در صدداند تا با القای مفاهیم ذهنی خود، خواننده را به سوی خداباوری سوق دهند. بی‌هویت جلوه دادن پرسناژهای بی اعتقاد (پرسناژهای فرعی) در هر دو داستان نیز از همین اعتقاد آنان نشأت می‌گیرد.

گفت‌وگوی درون‌متنی به منزله عنصر تشکیل‌دهنده هر دو اثر به شمار می‌رود که نه‌تنها با اندیشه و باور شخصیت‌ها هماهنگی و سنخیت دارد، بلکه به نویسندگان فرصت تیلور افکار متنافری را می‌دهد تا دیدگاه‌های هستی‌شناسانه خود را درباره پدیده‌های پیرامون خود عینیت بخشند.

گذر از جهان مادی به جهان معنوی، خداباوری، بیماری و مرگ از درون‌مایه‌های بنیادی هر دو اثرند که به شیوه‌ای جذاب و منحصر به فرد در خلال داستان به نمایش گذاشته شده‌اند. می‌توان گفت رویکرد *شمیت* و *مستور* به مقوله هستی، مرگ و باور به مبدأ هستی، رویکردی خاص به نظر می‌رسد. هر دو نویسنده، مرگ را مانند واقعیتی گریزناپذیر و به عنوان جزئی از ساختار هستی معرفی می‌کنند. ولی *شمیت* با بهره‌گیری از درون‌مایه مذهب، فرصتی مغتنم برای پرسناژ داستانی خود فراهم می‌آورد تا او به آرامشی روحی دست یابد و مرگ را عامل پیوند با آفرینشگر هستی بپندارد. از این رو در نگاه او مرگ، رویدادی تلخ و جان شکار نیست، بلکه تنها پدیده‌ای است که موجب گذر به جهان فراسو می‌شود. به کلامی دیگر، در اثر وی، مرگ‌اندیشی، به مثابه گرامی‌داشت

زندگی و ارج گزاردن به هستی محدود آدمی به شمار می‌رود. پر واضح است کـه هـر دو نویسنده در تلاش‌اند تا با تمثیل‌ها و تعابیری که از جلوه‌های موجود در طبیعـت زنـدگی الهام گرفته‌اند، توصیفی از مرگ و معمای هستی در اثرشان ارائه کنند.

این دو اندیشمند معاصر از اثر داستانی خود به عنوان ابزاری برای بیـان دیـدگاه‌هـای فلسفی خویش بهره گرفته و زمینه‌های بازاندیشی به مقوله دین و ایمـان بـه خـدا را بـه واسطه درون‌مایه‌های داستانی خود فراهم ساخته‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

اشمیت، اریک امانویل. ۱۳۸۶، **اسکار و بانوی صورتی‌پوش**، ترجمه محبوبه فهیم کلام، تهران: انتشارات دات.

داد، سیما. ۱۳۷۱، **فرهنگ اطلاحات ادبی**، تهران: انتشارات مروارید.

مستور، مصطفی. ۱۳۷۹، **روی ماه خدا را ببوس**، تهران: نشر مرکز.

مستور، مصطفی. ۱۳۸۳، **مبانی داستان کوتاه**، تهران: نشر مرکز.

مکاریک، ایرنا ریما. ۱۳۸۸ / 2009، **دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر**، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: نشر خانه آگاه.

میرصادقی، جمال. ۱۳۶۰، **ارکان داستان کوتاه در ادبیات داستانی**، تهران: مؤسسه فرهنگی ماهور.

گلشنی، مهدی. ۱۳۸۰، **علم و مذهب در قرن ۲۱**، تهران: مؤسسه علوم انسانی.

ویلیامز، کارل. ۱۳۸۵، **دین و روان‌شناسی**، ترجمه افسانه نجاریان، تهران: نشر رزش.

مقالات

ابو محبوب، احمد. ۱۳۸۹ «اندیشه‌های هستی‌شناسانه در رمان‌های سلوک و مهمانی خداحافظ»، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت.

جوانمردی، سارا. ۱۳۹۲، «تحلیل محتوایی و ساختاری رمان آسوموار»، نقد زبان و ادبیات خارجی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

گرجی، مصطفی. ۱۳۸۱، «نقد و مقایسه ژان باروا و روی ماه خدا را ببوس»، دانشگاه کرمان، ش ۲۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی